سخنرانی مسجد النبی قزوین ربیع الاول جلسه 10

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

صَلِّی اللّهُمَّ عَلَی التَّجَلِي الْاَعْظَمِ وَ كَمالِ بَهائِكَ الْاَقْدَمِ، شَجَرَةِ الطّورِ، وَ الْكِتابِ الْمَسْطورِ، وَ النّورِ عَلَی النّورِ، فی طَخْیاءِ الدَّیْجورِ ، عَلَمِ الْهُدي وَ مُجَلِّی الْعَمي وَ نورِ اَبْصارِ الْوَری وَ بابُكَ الَّذی مِنْهُ یُؤْتی. الَّذی یَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً

مجلس خیلي نوراني است. شما بفهمید یا نفهمید، ببینید یا نبینید، ربطي به مطلب ندارد. مجلس مورد عنایت و ملطفت خاصّه اعلي حضرت بقیةالله ارواحنافداه است. خیلي شرط ادب را رعایت كنید. «شاید كه نگاهي كند، آگاه نباشید» مراقب باشید، مواظب باشید كه قلبتان، قالبتان، ظاهرتان، باطنتان، پاك و متوجه به ظلّ ولایتش باشد. در موقعي كه عرض ادب ميكنید و براي آن بزرگوار شعار ميدهید، دست توسّلتان را هم به دامن ایشان بچسبانید و از خداي متعال ظهور آن حضرت را بخواهید و از آن حضرت استدعا كنید كه اگر زنده بودید در ركابش و اگر مردهاید شما را به اذن خدا زنده كند و درك خدمتش را بكنید. این مجلس را خیلي مغتنم و محترم بشمارید و با یك دل پاك و قلب خالصي امشب دلتان را به دامن ولایت حضرت بیندازید.

سَیِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِینا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدینَ.

(بَقِیَّتُ اللهِ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنینَ) [1]

اگر خداي متعال عمر و زندگي مرحمت كرد و ما هم سعادتمند به شرفیابي حضور شما برادران و خواهران ایماني این منطقه شدیم، راجع به امام عصر ارواحنافداه مطالب بیشتري را از جهات متنوّع به عرض شما ميرسانیم. حال اگر خدا قسمت و تقدیر كرده باشد و امكانات ما و شما تطبیق در این موضوع كند این به عهده تقدیر خداست.

امشب ميخواهم یك مطلب ساده عادي پیش پا افتادهاي كه از نظر خود بنده فوقالعاده مهم است و لازم ميدانم به سمع مبارك آقاین محترم و مخدرات بانوان محترمات برسانم، این را بگویم.

امام زمان7 به هر وجههای كه شما ملاحظه كنید، بر گردن ما ذيحق است و حق عظیمي دارد. از نظر نظام تكوین او واسطه فیض خدا بر ماست. یعني جان و زندگي و هر شأني از شؤون زندگي

که ما داریم به وسیله آن بزرگوار و از راه آن حضرت به ما می‌رسد. شما اگر بخواهید به کسی چیزی بدهید، با دستتان مي‌دهيد. شما داده‌ايد ولي با دستتان. شما مرا مي‌بينيد ولي با چشمتان. شما صداي من را مي‌شنويد ولي با گوشتان. خدا چشم و گوش و زبان گوشتي ندارد. خدا چشم و گوش و زبان خيالي ندارد. خدا چشم و گوش و دست و زبان عقلي هم ندارد. آن چيزي که به منزله دست است براي خدا و خدا هر چه به هر کسی مي‌دهد، از راه او مي‌دهد، وجود مسعود امام زمان7 است. خدا گوش ندارد به هيچ معنا؛ آن که خدا به منزله گوش خود قرار داده و ندا و دعای دائمی را از طريق او اجابت مي‌کند، امام زمان7 است. لسان خدا اوست. گوش خدا اوست. ديده خدا اوست. دست خدا اوست. ولي به همين معنايي که گفتم. خدا گوش و زبان و چشم و دست ندارد به هيچ معنا؛ نه عقلي، نه خيالي و نه حسي.

کارِ دست چیست؟ رساندن فیضِ فیّاض است به مستفیض. این کار را خدا بر عهده امام زمان7 گذاشته است. لذا می‌گویند دست خداست. «بِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ» [2] «بِهِمْ سَكَنَتِ السَّوَاكِنُ وَ تَحَرَّكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ» [3] این‌ها عین عبارات روایات و دعاهايي است که راجع به این بزرگوار و ائمه دین وارد شده است. اجمالاً نانی که می‌خوریم، خدا رزّاق است ولی از راه امام زمان7 به ما می‌رساند. جانی که داریم، خدا جان دهنده و مُحیی ما از راه امام زمان7 است. آبرو و عزّت و غنا و ثروت و علم و قدرت و رحمت و هر کمالی که به ما می‌رسد، عطا کننده‌اش خداست از راه امام زمان7.

بناء علی هذا، این بزرگوار حق حیات به ما دارد. این بزرگوار، سمت معلّمی به ما دارد. این بزرگوار، سمت پدری به ما دارد. این بزرگوار، سمت سلطنت به ما دارد. این بزرگوار، سمت اربابی و آقایی به ما دارد. به هر معنا و به هر وجهه‌ای که نگاه کنید، او بر ما ذی‌حق است. ما در مقابل این مقامات و شؤوناتی که آن حضرت دارد، وظیفه داریم. امشب می‌خواهم یک پنجاهم، بلکه یک صدم وظیفه شما را نسبت به امام زمانتان بگویم.

پسر نسبت به پدر یک وظیفه‌ای دارد. وظیفه که منحصر به پدر نیست! پدر باید نان بخرد، گوشت بخرد، زحمت بکشد، پول در بیاورد و خوراکی، پوشاکی و مسکن و مأوا برای بچه تهیه کند. اینها وظیفه پدر است. در مقابل، بچه هیچ وظیفه‌ای ندارد!؟ نه این طور نیست. همان عقل و خِرد و دانش و وجدانی که برای پدر نسبت به اولاد وظیفه معین می‌کند، همان عقل و خِرد و دانش، برای اولاد نسبت به پدر، وظیفه معین می‌کند. (فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَريماً) [4]

متقابلاً شاگرد نسبت به استاد وظیفه دارد. همان طوری که معلم وظیفه دارد شاگرد را تربیت کند، تعلیم کند، هدایت و ارشاد کند، شاگرد هم در مقابل استاد وظیفه دارد. «مَن عَلّمني حَرفاً، فقد صَیَّرني عبداً» شاگرد هم وظیفه عبودیّت نسبت به معلّمش دارد و هکذا.

شاه نسبت به رعیت وظیفه دارد پاسبانی کند، نگهبانی کند، دلسوزی کند و بازرسی کند. رعیت نیز نسبت به شاه وظیفه دارد. شاه ما و شاه عالم امکان، امام زمان7 است. او وظیفه حمایت نسبت به ما دارد و ما وظیفه رعیتی نسبت به او داریم. این مطلب، دامنه طویل‌الذیل دارد. همین مقدارش بس است.

شما وظیفه‌تان نسبت به امامتان، سلطانتان، ملجأ و مرجِع و پناهتان، معلم و پدر روحانی‌تان چیست؟ چقدر از آن را ادا کرده‌اید یا اصلاً ادا نکرده‌اید و چقدر باقی مانده است؟ من امشب یک گوشه آن را می‌خواهم تذکر بدهم. اگر دارید، خوشا بر احوالتان؛ اگر ندارید در مقام برآیید.

اما از بنده، توقع عمل نداشته باشید. الآن این جا ده بیست تا ضبط صوت است که صدای من را ضبط می‌کند. بعد هم می‌برند در خانه‌هایشان و پیچ آن را که می‌گردانند، شروع می‌کند به سخن گفتن. یک آشیخی از لابلای آن نوار، صحبت می‌کند. عین این حرف‌هایی که من می‌گویم، آن نوار هم می‌گوید. آیا شما از آن نوار توقع دارید که هر چه را می‌گوید، به آن عمل هم کرده باشد یا عمل هم بکند!؟ نه! از نوار توقّع عمل ندارید. ولی آن چه را که نوار می‌گوید، در خودتان اندیشه می‌کنید که آیا درست می‌گوید یا نادرست؟ و اگر درست می‌گوید، ما مطابقیم با آن چه که این نوار می‌گوید یا نه؟ اگر مطابق نیستیم برویم خودمان را تطبیق بدهیم. من هم یک نواري هستم! از بنده توقّع عمل نداشته باشید. زبان من، يك نواري است که آن را از این حرف‌ها، پُر کرده‌اند. حالا آن را مي‌پیچانند، به شما تحویل مي‌دهد. از بنده توقّع عمل نداشته باشید. من خودم اعتراف مي‌کنم که قاصرم و مقصّرم و در آن چه مي‌گویم، به وظیفه‌ام عمل نکرده و نمي‌کنم. این حساب من پاک. شما به من نگاه نکنید.

تو سخن را نگر که حالش چیست

به نگارنده سخن، منگر

شما ببینید این وظیفه‌هایي که من مي‌گویم درست است یا نادرست و اگر درست است، چقدر از آن را عمل کرده‌اید، خوشا بر احوالتان. آن را نگه دارید. چقدر را عمل نکرده‌اید، در مقام عمل برآیید.

بزرگان! برادران! خواهران! هشيار باشيد. هيچ نظري در اين حرف‌ها جز راهنمايي شما ندارم. اميدوارم خدا هم اين راهنمايي را كه از زبان من جاري كرده است به رهبري خود امام عصر7 جامه عمل بپوشاند. اوّلين وظيفه شما اين است كه امام زمان7 را بايد دوست بداريد. راستي دوست بداريد. حديث را شيخ طوسي يا صدوق نقل فرموده‌اند از پيغمبر9 كه فرموده‌اند:

«ايمان به من نياورده است آن كسي كه من را بهتر از خود دوست نداشته باشد و فرزندان مرا بهتر از فرزندان خودش دوست نداشته باشد.» [5]

تمام ايمان در اين است. امروز فرزندِ ارجمندِ نزديك‌تر به پيغمبر9 از همه فرزندان موجودين او، امام زمان7 است. فرزند قطعي پيغمبر9 است. يازدهمين فرزند پيغمبر9 است. بايد اين بزرگوار را از اولاد خودتان بيشتر دوست بداريد. من تنزّل مي‌كنم. مي‌گويم لااقل بايد حضرت را به قدر اولاد خودتان دوست بداريد. توجّه مي‌فرماييد؟ شاگرد بايد استادش را دوست بدارد. فرزند بايد پدرش را دوست بدارد. رعيّت بايد پادشاهش را دوست بدارد. پناهنده بايد مرجع و ملجأش را دوست بدارد. نوكر بايد اربابش را دوست بدارد. متنعّم بايد مُنعمش را دوست بدارد. تمام اين جهات در امام زمان7 هست و همه اين قشرها بايد حضرت را دوست بداريد. لااقل به قدر اولادتان.

سيدبن طاووس كه ديشب اسم او را بردم، به پسرش «سيد محمد» نصايح و وصايايي دارد. از جمله مي‌گويد: اين مردم دروغ مي‌گويند. من كلام سيد را مي‌گويم. از خودم فعلاً چيزي نمي‌گويم. مي‌گويد: اين مردم دروغ مي‌گويند. اين مردم مدّعي محبّت به امام زمانشان هستند ولي دروغ مي‌گويند. اينها به قدر يك خروس لاري چاق، امام زمان7 را دوست نمي‌دارند. اين عبارت، تعبيري است كه من مي‌كنم. او چيز ديگري گفته است كه من نمي‌خواهم آن عبارت را بگويم. اينها به اندازه يك قاليچه ده توماني، امام زمان7 را دوست نمي‌دارند. آن وقت دليل مي‌آورد. در ادّعا باز است. هر كسي، هر ادّعايي را مي‌كند وليكن به صرف ادّعا كه نمي‌شود قبول كرد. شاهد مي‌خواهد. دليل مي‌خواهد. نشانه مي‌خواهد. سيدبن طاوس مي‌فرمايد: اين مردم، مدّعي محبّت به امام زمانشان هستند. دروغ مي‌گويند. دروغ مي‌گويند. اينها به قدر يك خروس لاري و يك بوقلمون چاقِ پنجاه توماني، امام زمان7 را دوست نمي‌دارند. چطور!؟

مي‌گويد: به جهت اين كه اگر يك خروس لاري يا يك بوقلمون (اين لفظ خروس و بوقلمون را من مي‌گويم. او چيز ديگري گفته است. نمي‌خواهم آن را بگويم.) تهيه كرده باشد تا شب عيد بخورد و به مستحبّات عمل كند. اين بوقلمون گم شود. آن را به خانه آورده و به خانمش سپرده باشد. مي‌گويد:

خانم! دو سه روز به این بوقلمون برنج بده که بخورد و چاق شود. چون برنج چاق مي‌كند. بعد از آن هم اذبحوا كنيم، توي آب ليمو بخوابانيم و توي يخچال تُرد شود. بعد هم شب عيد آن را نوش جان كنيم. ولی شب كه مي‌آيد، خانم مي‌گويد: آقا! بوقلمون گم شده! شما می‌گوييد: دروغ نگو! زبانت را گاز بگير. بوقلمون گم شده!؟ نه! نه! حرف نزن! اين يك كلامي است كه شيطان در دهانت گذاشته است. چراغ را بر مي‌دارد. اين پستو را بگرد. مستراح را بگرد. آب انبار را بگرد. مي‌بيند نيست. درِ خانه همسايه مي‌آيد. ساعت 12 شب. تق تق، در مي‌زند. آقا! يك بوقلمون اين جا نيامد؟ می‌گويد: خدا پدرت را بيامرزد! بوقلمون چه! برو عمو دنبال كارت! به پاسبان سر كوچه مي‌رسد. می‌گويد جناب آجودان! شما اين جا يك بوقلمون نديديد؟ پاسبان هم مي‌گويد: نه عمو! به عطّار سر محله مي‌رسد. مي‌گويد: حاج آقا! شما يك بوقلمون نديديد؟ وقتي مي‌گويند: «نه!» يك داغي به دل او مي‌آيد. يك آتشي در سينه او افروخته مي‌شود كه تا يك هفته و يك ماه و بلكه يك سال، از سينه‌اش در نمي‌رود. هر وقت به ياد بوقلمون مي‌افتد، آي بوقلمون جانم! آي بوقلمون جانم! كجا رفتي؟

شما را به وجدان پاكتان، شما را به دين و ايمانتان، شما را به آيات قرآني سوگند مي‌دهم، در تمام دوران عمرتان، يك شبانه روز شده است كه دلتان الو گرفته باشد، داغ پيدا كرده باشد از گم شدن امام زمانتان7؟ شده يك شبانه روز در مفارقت آن حضرت، داغدار باشيد؟ سينه‌تان كباب باشد؟

بچه شما دو ساعت از دبيرستان يا دبستان دير مي‌كند. در ساعت معيّن و مقرّر همه روزه نمي‌آيد. چطور دلتان الو مي‌گيرد؟ چطور آتش مي‌گيريد؟ بلند مي‌شويد. به دبستان و دبيرستان مي‌رويد. بنده‌زاده نيامده. چطور شده؟ مي‌گويد: آقا! يك ساعت قبل حركت كرده، آمده است. وقتي كه مي‌فهميد گم شده، آتش مي‌گيرد. نه خواب داريد، نه خوراك؛ نه آرامش داريد نه طمأنينه.

در تمام عمرتان، دو ساعت همين طور آتش گرفته‌ايد در فراق آن حضرت و گم‌شده خودتان؟ من آتش گرفته را ديده‌ام. اگر مِشك نيستم، ولي مِشك را ديده‌ام. آتش گرفته در فراق حضرت را ديده‌ام كه چه طور مي‌سوخت و گريه مي‌كرد. چه طور آتش گرفته بود و اشك مي‌ريخت؟ آن طور كه بچه من و شما اگر گم شود، ديوانه و مضطرب مي‌شويم، همين طور با حال مضطرب، اشك مي‌ريخت و ناله و فرياد مي‌كرد. در و ديوار را منقلب مي‌كرد.

محبّت به لفظ كه نمي‌شود. گفتم يك بوقلمون، گم مي‌شود، هر وقت يادتان مي‌آيد، دل شما را داغ بر مي‌دارد. امام عصر7 گم شده است. چقدر در فراقش اشك ريختي؟ چقدر گريه كرده‌ايد؟ چقدر ناله كرده‌ايد؟ و به خدا گفته‌ايد: ای خدا! اين گمشده من كجاست؟ مرا به گم‌شده‌ام برسان. براي يك

خروس و بوقلمون به هر دري مي‌زنيد بلكه پيدايش كنيد. از اين بپرس، از آن بپرس، اين طرف برو، آن طرف برو. چقدر پرسيده‌ايد از كساني كه احتمال مي‌دهيد راهي به آن گم شده، داشته باشند؟ چقدر پرسيده‌ايد؟ براي پيدا كردن او كجا رفته‌ايد؟ خواهيد گفت: من نمي‌دانم او كجاست. البته نمي‌داني كجاست، ولي راه‌هايي كه ممكن است دست به دامنش برساند، معيّن است. امام زمان7 كه به سينما نمي‌رود. امام زمان7 كه به تئاتر نمي‌رود. امام زمان7 كه در مشروب‌فروشي نمي‌رود. امام زمان7 كه در قمارخانه نمي‌رود. امام زمان7 كه در مجالس لهو لعب و عيش و طرب نمي‌رود. امام زمان7 در حرم امام حسين7 مي‌آيد. امام زمان7 در حرم پدربزرگش، حضرت موسي‌بن جعفر8 مي‌رود. امام زمان7 به زيارت جد امجدش، حضرت علي‌بن موسي7 مي‌رود. امام زمان7 در مسجد كوفه و سهله مي‌رود. امام زمان7 سر قبر پدرش مي‌آيد.

يا حجةالله! به اذن تو يك كلمه پرده برمي‌دارم. اين را كه مي‌گويم، مغتنم بشماريد. بي‌خود حرف نمي‌زنم. ياوه نمي‌گويم. روي بخار معده نمي‌گويم. روي حدس و ظنّ و تخمين نمي‌گويم.

آقايان! شما به مختصر علاقه‌اي كه به والدينتان داريد، شب‌هاي جمعه به زيارت قبر والدين خود مي‌رويد. اوقات متبرّكه، سر قبر والدين‌تان مي‌رويد. براي آنها قرآن مى‌خوانيد. حمد و سوره مى‌خوانيد. برايشان خيرات مى‌دهيد و مستحب هم هست. امام زمان7 سر قبر پدر و مادرش نمي‌رود!؟ قطعاً مي‌رود. قطعاً مي‌رود. يكي از جاهايي كه گم‌گشته را مي‌شود پيدا كرد، سامراء است. افسوس وقت ندارم اين‌ها را مفصل براي شما با مقدمه بگويم. اين شيطان بي‌پدر و مادر، مي‌داند كه رگ وتين كجاست كه قطع كند. شما كربلا مي‌رويد. ده روز، پانزده روز، بيست روز كربلا مي‌مانيد. ده روز نجف مي‌مانيد. هفت هشت روز كاظمين مي‌مانيد. به سامرا كه مي‌رسد، صبح مي‌رود، عصر برمي‌گردد! خيلي خودش را بكُشد، يك شب در امامزاده حضرت سيد محمد7 مي‌ماند، فردا بر مي‌گردد. سرّ اين چيست؟ مگر آب و هواي سامراء قابل زندگي نيست؟ والله از نجف و كربلا بهتر است. مگر خوراكي‌هاي سامراء، بدتر از كربلا و نجف است؟ لبنياتش خيلي بهتر است. منزل‌دارها و زواركش‌هاى آن جا هم از زواركش‌هاى كربلا خيلي مهربان‌تر هستند. چرا فقط يك شبانه روز سامرا مي‌ماند؟ چرا؟ آتش زير پايش مي‌سوزد! به خدا چيزي نيست جز اغواي شيطان. اين ها را از دهان من ساده نشنويد. پشت اين حرف‌ها به كوه بند است. نمي‌توانم بيشتر از اين اندازه كه عرض مي‌كنم، عرض كنم. شيطان مي‌داند كه سامراء چه جايي است. مي‌داند دربار است. مي‌داند سرداب مطهّر، محلّ آمد و شد امام زمان7 است. همين الآن هم امام به آن جا تشريف فرما مي‌شوند. سيدبن طاوس در سامرا و سرداب مطهّر، حضور مقدس امام عصر7

مي‌رسيده است. شما را سفارش مي‌دهم و توصيه مي‌كنم، به عنوان يك برادر ديني كوچكترتان، از شما خواهش و تمنا مي‌كنم، اگر به عتبات عاليات رفتيد، سامرا زياد بمانيد. آن جا، دربار است. حضرت از نظر قبر والدش و والده‌اش، عليا مخدره نرجس خاتون3 و زيارت قبر جد امجدش، حضرت هادي7 تشريف فرما مي‌شوند. در همان حرم و كنار همان ضريح مي‌آيد. دعا مي‌خواند. زيارت مي‌كند. حضرت در سرداب مطهر تشريف فرما مي‌شوند. سرداب معبد اوليّه آن بزرگوار بوده است. الآن هم گاه گاهي آن جا تشريف فرما مي‌شوند. تا مي‌توانيد به حرم عسكريين8 و به سرداب مطهر زياد مشرّف شويد. يك وقت ديديد برق خُلّدي جست و شما را روشن كرد. يك وقت مي‌بينيد گوشه ابري باز شد و آفتاب عالم تاب او بر شما تابيد. يك وقت مي‌بينيد چشم رمق‌ديده شما، به نور جمالش روشن شد. مراكزي كه امام زمان7 مي‌رود، اين جاهاست. در روز عرفه به عرفات برويد. چشم را به اين طرف و آن طرف بيندازيد، ولي با دل سوخته، با عشق و محبّت. محبّت!

از محبّت، مس‌ها زرين شود از محبّت، مُرده، زنده مي‌شود

از محبّت، تلخ‌ها، شيرين شود وز محبّت، شاه، بنده مي‌شود

«محبّت» اكسير عجيبي است. بايد امام خود را دوست بدارد. من اينجا حرف‌هاي علمي هم خيلي دارم. آن طور هم كه حكما گفته‌اند محبّت امر اختياري نيست، و امور نفسيّه و افعال نفس را خارج از اراده مي‌دانند، آن‌ها هم اشتباه كرده‌اند. اين‌ها بحث طلبگي دارد كه حاضر هستم كاملاً روشن كنم. حالات نفسي هم تحت اختيار است. لذا متعلَّق امر و نهي شده است. لهذا مورد تحسين و قبيح شده است. اگر شيئي اختياري نباشد، متعلَّق امر واقع نمي‌شود. ما مأموريم به حبّ اولياء الله. مأموريم به بغض اعداء الله. حبّ و بغض متعلَّق امر شده است. اگر اختياري نباشد، متعلَّق امر نمي‌شود. البته بعضي محبّت‌ها، اضطراري و غيراختياري است، مثل محبّت مادر به بچّه. مثل دشمني مادر با قاتل بچّه‌اش. اين‌ها اختياري نيست. امّا اغلب محبّت‌ها اختياري است. آدم با تلقين به نفس، مي‌تواند كسي را محبوب خودش بكند و به تلقين به نفس، مي‌تواند كسي را مبغوض خودش بكند. اين بحث علمي مفصّلي است كه حالا ديگر نمي‌توانم وارد آن شوم. امّا علما توجّه فرمودند چه عرض كردم.

بايد دوستي امام زمان7 را داشته باشيد. بايد ايشان را دوست بداريد، دوست واقعي. دوستي هم نشانه دارد.

لي في محبّتكم شهود اربع خفقان قلبي و اضطراب جوانحي

و شهود كل قضية اثنان و نحول جسمي و انعقاد لساني

يكي از نشانه‌هاي محبّت، اضطراب قلب است در فراق محبوب. يكي از نشانه‌هاي محبّت، اشك ديده است در فراق محبوب. يكي از نشانه‌هاي محبّت، گونه زرد است در فراق محبوب. يكي از نشانه‌هاي محبّت، تپش قلب است در فراق محبوب. يكي از نشانه‌هاي محبّت، خوشي و نشاط و انبساط است در وصال محبوب. آيا اين‌ها در شما هست؟ آيا در جستجوي محبوب هستيد؟ آيا به قدر يك اسكناس بيست توماني، امام زمان7 را دوست مي‌داريد؟ دنبال پيدا كردن اسكناس بيست توماني چقدر مي‌دويد؟ آيا همين قدر دنبال پيدا كردن امام زمان7 دويده‌ايد؟ مگر مي‌شود!؟ بله. هر چيزي اهلي دارد. هر چيزي راهي دارد. وقتي شما اهل آن شديد و در راه آن افتاديد، راه براي شما باز مي‌شود. جناب ابن طاوس بالاتر از اين مي‌گويد.بن طاوس مي‌گويد: اين مردم دشمن امام زمان7 هستند. بعد دليل هم مي‌آورد. مي‌گويد: به دليل اين كه با دشمنان حضرت دوستي مي‌كنند. با دشمنان حضرت محبّت مي‌كنند. رفت و آمد مي‌كنند، دل مي‌دهند و قلوه مي‌گيرند، گل مي‌گويند و گل مي‌شنوند، سور مي‌دهند و سور مي‌خورند، امّا با دشمنان حضرت. محال است كسي با دشمنِ دوستش، دوست شود.

اولين وظيفه شما، حبّ حضرت است و همّ و غمّ در فراق حضرت. اگر داريد، خوشا بر احوالتان! تأثير حبّ، از جاذبه نيوتن بيشتر است. حبّ، از جذب و انجذاب مغناطيس و آهن‌ربا كه آهن را به خودش مي‌كشد، جذابيّتش بيشتر است.

من الآن يك نكته‌اي به شما ياد مي‌دهم. با هر كس مي‌خواهيد مأنوس شويد، محبّت او را در قلبتان القاء و تلقين كنيد. چطور؟ مثلاً مي‌خواهيد فلان حجت الاسلام محبوب شما شود و به او محبّت پيدا كنيد، محبّت او را به نفس خودت تلقين كن. بگو: «ايشان، آقاي بسيار خوبي است. ملا است. خوش اخلاق است.» و لو به دروغ است، امّا اين‌ها را به خودت بگو. بگو: «آقا، آدم ملايي است. آدم بااخلاقي است. آدم بزرگواري است. قابل دوست داشتن است.» اين‌ها را مدام به خودت بگو. بيست مرتبه كه گفتيد، در مرتبه بيست و يكم، چشم شما كه به اين آقا افتاد، ميل مي‌كنيد به او سلام كنيد. سلام مي‌كنيد، جوابش را مي‌شنويد. دو مرتبه تلقين كنيد: «به به! عجب آقايي است! من گفتم سلام عليك. او گفت: و عليكم السلام و رحمة الله و بركاته. معلوم مي‌شود آقاي باادبي است.» هي بگو، هي بگو، هي بگو. يك وقت مي‌بيني آقا كه از دور پيدا مي‌شود، دست به سينه مي‌گيريد و تعظيمي هم به آقا مي‌كنيد. كم كم اين تلقينات شما را وادار مي‌كند كه برويد و دست آقا را ببوسيد. كم كم اين

تلقينات شما را وادار مي‌كند كه جستجو كنيد منزل آقا كجاست؟ آقا درس دارند. آقا منبر دارند. آقا مجلس روضه دارند. به آن جا مي‌رويد. كم كم اين تلقينات شما را وادار مي‌كند كه كفش در خانه آقا را جفت كنيد. كم كم در قهوه خانه آقا راه پيدا مي‌كنيد. كم كم چنان به آقا نزديک مي‌شويد كه اندك اندك ممكن است با آقا، وصلت هم بكنيد. ممكن است محبّت شما نسبت به آقا به پايه‌اي برسد كه احدي نتواند غياباً نسبت به آقا يك كلمه بي‌ادبي بكند و شما ساكت باشيد. اين درجه از محبّت، از تلقين به نفس شد. پس محبّت، امري اختياري است.

مي‌شود به امام زمان7 محبّت پيدا كرد. اسم ايشان را زياد ببريد. توصيف او را زياد بكنيد. فضائل حضرت را زياد ذكر كنيد. در راه او، يك قدري بذل نفْسِ نفيس كنيد. بذل مال كنيد.

آقايان! شيعيان سابق، غير از ماها بودند. آن‌ها، علاقه‌شان به امام زمانشان بيشتر از ماها بوده است. من نمي‌خواهم خودنمايي و خودستايي كنم و از بستگان خودم تعريف كنم. نه! خدا مي‌داند نظرم به اصل قضيه است. خدا والدين همه شما را غريق رحمت فرمايد. پدر من، تا دَم مُردنش براي صاحب‌الزمان7، اشك مي‌ريخت. يك شمشيري تهيّه كرده بود كه آن شمشير الآن نزد من است. يك شمشير تركمنی جوهردار خيلی عالي است. روزهاي جمعه اين شمشير را مي‌آورد با پسر خاله خودش كه او هم يك شمشيری تهيّه كرده بود. جوهر ذات سبزواري به آن مي‌دادند. جوهرش ظاهر مي‌شد. تيزش مي‌كردند. شمشير را برمي‌داشتند و شعر «يا صاحب الزمان» مي‌خواندند و اشك مي‌ريختند. پسر حضرت عسكري! كجايي؟ بيا. ما مهيّا هستيم. اين رگ‌هاي گردن ما، براي شمشير خوردن در راه تو مهيّاست. اين دست و بازو و شمشير ما، براي خدمت به تو مهيّاست. مي‌گفتند و اشك مي‌ريختند. يك روز به من گفت: بابا، محمود! اين شمشير را بردار بابا، بلند كن و با شدت بياور پايين. من شمشير را گرفتم. دو سه كيلو وزن شمشير بود. شمشير را بلند كردم و با ضرب پايين آوردم. دست من له شد. مرتبه دوم نتوانستم. گفت: خاك بر سرت! تو همين طور مي‌خواهي در ركاب امام زمان7، خدمت كني؟ اقلاً صد مرتبه بايد بتواني با ضربت پايين بياوري. از آن تاريخ به من دستور داد كه برو ورزش كن، شنا كن تا بازوانت براي اين كار قوت بگيرد.

دم مُردنِ پدرم بود. همان روزي كه مي‌خواست بميرد، او را در حياط آورده بوديم. روي تخت دراز كشيده بود. يكی دو ساعت به مردنش مانده بود. من را صدا زد. گفت: «محمود! بابا؛ برو شمشير من را بياور.» هر وقت به يادم مي‌آيد، منقلب مي‌شوم. گفت: بابا! برو آن شمشير من را

بياور. رفتم شمشير را آوردم. گفت: «من را بلند كن.» بلندش كردم. يكي دو تا متكا و نازبالش پشت سرش گذاشتم. تكيه داد. گفت: «شمشير را بكش.» ركاب مخملي خوبي داشت. شمشير را بيرون كشيدم. گفت: «بيار اين جا بگذار.» گذاشتم. دستانش مي‌لرزيد. گفت: «يابن العسكري! دوستت مي‌دارم! منتظرتم! سال‌ها به انتظار تو بودم. اين شمشير را مهيا كرده بودم براي اين كه در ركاب تو پيكار كنم و خونم در راه شما و در پای شما ريخه شود. معلوم مي‌شود اين سعادت براي من، مقدّر نبوده است.» شاهد عرضم از اين مقدمات، اين كلمه است. گفت: «حالا براي اين كه بداني من به دوستي تو و به انتظار تو بوده‌ام، سرم را روي شمشير تو مي‌گذارم و جان مي‌دهم.» آن وقت گفت: «بابا! اين شمشير را زير سرم بگذار.» من شمشير را بالاي متكا گذاشتم. ناز بالش را روي شمشير. يک ساعت بعد در حالی كه سرش روي شمشير امام زمان7 بود، جانش از قالبش بيرون رفت.

اين‌ها را مي‌گويند: «محبّت». تا ساعت آخر عمر در فراق حضرت اشك مي‌ريخت. روزهاي جمعه همه ما را منقلب مي‌كرد از «يا صاحب الزمان» گفتن‌ها و اشك ريختن‌ها و ناله و فريادها. چند تا از اين اعمال در من و شما هست؟ چقدر از نشانه‌های محبّت در من و شما وجود دارد؟ امّا وقتی شما فرزندتان را دوست مي‌داريد، دوست داريد دائماً ذكر فضايل فرزند شما و بزرگواري‌های فرزند شما گفتگو شود.

شخصي در خراسان بود كه خيلی به فرزندش علاقمند بود. بچه‌اش به كلاس ششم رفته بود و چيزی هم بلد نبود. اين آقا هر جا مي‌نشست مي‌گفت بنده‌زاده چنين؛ بنده‌زاده چنان. دائماً فضايل بنده‌زاده را مي‌گفت. اگر كسي فضايل بنده‌زاده او را مي‌گفت، حظّ مي‌كرد و خوشحال مي‌شد. چرا؟ چون محبّت داشت. يكي از نشانه‌هاي محبّت اين است كه محبّ، مي‌خواهد محبوبش دائماً تجلّي كند. محبوبش، اسم و رسم پيدا كند. محبوبش، بزرگ شود.

بايد يكان يكان شما از علما گرفته تا نادانان، از بزرگان گرفته تا كودكان، بايد در هر مجلسي به ياد امام زمان7، به نام امام زمان7، به عظمت امام زمان7، به ذكر فضايل امام زمان7 و وارد كردن روح و روايت امام زمان7 در قلوب شيعيان مشغول باشيد.

يكي از علامات محبّت، آن است كه محبّ دائماً مي‌خواهد فضايل محبوب گفته شود. محبوب دائماً در انظار جلوه كند تا همه تعلّق خاطر به او پيدا كنند. اين، يكي از نشانه‌هاي محبّت است. بعد آب و نان اگر از دهانتان مي‌افتد، امام زمان7 از دهانتان نيفتد. بعد اگر از ياد زن و فرزند غافل مي‌شويد،

از ياد امام زمان7 غافل نشويد. بايد بر شما، شبانه روزي نگذرد كه در آن شبانه روز، ذكر عظمت، زينت، بزگواري، آقايي، موقعيّت اجتماعيِ عالم كون آن حضرت را نگوييد. اين‌ها، نشانه‌هاي محبّت است.

يك پرده بالاتر بگويم. شما فرزندتان را دوست مي‌داريد. چه كار مي‌كنيد؟ براي او، كت مي‌خريد، شلوار مي‌خري و هزار و يك رقم در راه او خرج مي‌كنيد. چون فرزندتان را دوست مي‌داريد. چقدر در راه امام زمان7 خرج مي‌كنيد؟

باز يك كلمه ديگر بگويم. هر كلمه اينها شرح و مقدمات علمي مي‌خواهد. ولی چون وقت تنگ است نمي‌توانم شرح و توضيح بدهم، ولي مي‌گويم و رد مي‌شوم.

آقاي متديّن! علاقه‌مند به دين! معتقد به حقايق غيبي! موقعي كه بيمار مي‌شويد، براي فلان امام‌زاده نذر مي‌كنيد؛ مانند فرض كنيد دهاتي‌ها كه براي امام‌زاده‌هاي مجعول و براي درخت چنارها و براي سقّاخانه‌ها نذر مي‌كنند. امّا چرا نذر امام زمانتان نمي‌كنيد؟ اگر او امام‌زاده صحيح هم باشد، تازه امام‌زاده است. ايشان «امام» است. او رعيت است و ايشان شاه است. او نوكر است و ايشان ارباب است. براي چنارهاي سوخته و براي سقاخانه‌هاي نظر كرده و از اين چرت و پرت‌ها نذر مي‌كند! ولي براي امام زمان7 نذر نمي‌كند.

از نذر بالاتر بگويم. شما براي فرزندانتان صدقه مي‌دهيد، چون آنها را دوست مي‌داريد و صدقه و دعا، بلا را دفع مي‌كند و لو اينكه قضا شده باشد به قضاى مبرم. چون، قضا مادامي كه به امضا نرسيده است، بداءپذير است. اين هم يك مطلب علمي است. چقدر براي امام زمان خود، صدقه داده‌ايد؟ شيعيان قديم صدقه مي‌دادند.

اين جا در پرانتز يك جمله بگويم. يا صاحب‌الزمان7! شما شاهد هستيد كه هيچ نظري ندارم جز هدايت اين جمع. در تهران بيش از پنجاه نفر اشخاصی هستند كه در اثر گفتار بنده، خدا به آنها توفيق عمل داده و آنها هر شب و روز براي سلامتي امام زمان7 صدقه مي‌دهند. به خود امام زمان7 قسم است، اين‌ها وقتي به من مي‌رسند، اظهار تشكر مي‌كنند، زيرا كه امام زمان7 جوانمرد است، آقا است، با فتوّت است. اگر ببيند كه كسي در راه او يك صنّار مي‌دهد، صد برابرش را مي‌رساند. از من تشكّر كردند كه از وقتي ما در راه صدقه دادن براي سلامتي امام زمان7 افتاديم، كار و بارمان بهتر شده است.

خيلي‌ها به من گفته‌اند و نوشته‌اند و در بين راه گفته‌اند كه گره در كارمان است، عقب افتاده‌ايم و چنان و چنين هستيم. چه كار كنيم؟ يك راه به شما نشان دادم. هر صبح و هر شام، براي سلامتي امام زمان7 صدقه بدهيد. نگوييد صدقه ما چيست؟ چه كار داريد كه چيست! در آن راهي كه مي‌دهيد، او بزرگ است. البته، صدقه تو و تو هيچ چيز نيستيد، امّا در آن راهي كه مي‌دهيد، او بزرگ است. نگوييد امام زمان7 صدقه مي‌خواهد چه كار كند؟ امام زمان7 هم مثل اجدادش، مورد ابتلاء است. بلايا دارد. شكنج‌ها دارد. رنج‌ها دارد. هم و غم‌ها دارد. همان طوري كه صدقه از ديگران رفع بلا مي‌كند، از آن حضرت هم مي‌كند. پيغمبر9 و ائمه: براي خودشان و براي اولادشان، صدقه مي‌دادند. هر صبح و هر شام صدقه بدهيد. نگوييد جمع مي‌كنم و يك دفعه مي‌دهم. نه! آن به درد نمي‌خورد. آن كه من مي‌خواهم، از اين راه پيدا مي‌شود. صبح از خانه بيرون مي‌رويد، يك قران، دو قران و هر چقدر استعداد داريد و لطمه به زندگي‌تان نمي‌خورد، براي سلامتي امام زمان7 صدقه بدهيد.

سيدبن طاووس به پسرش سفارش مي‌كند. آقايان علما! كتاب‌هاي سيدبن طاووس را زياد بخوانيد. مخصوصاً كتاب «كشف المحجة» و بعضي از كتاب‌هاي ديگر ايشان را و براي مردم ترجمه كنيد. سيدبن طاووس به فرزندش مي‌گويد: «بابا جان! سيد محمد! هر وقت مي‌خواهي سفر كني، اوّل براي سلامتي امام زمان7 صدقه بده. بعد اگر داشتی برای خودت بده و اگر هم نداشتی كه هيچ.» صدقه براي سلامتي امام زمان7، شما را هم در سايه امام عصر7 نگه مي‌دارد. صبح، يك قران، ده شاهي، دو قران، هر چقدر كه به شما صدمه نداشته باشد، صدقه بدهيد. شب هم صدقه بدهيد. خود صدقه دادن، قلب شما را متوجّه به حضرت مي‌كند. همين صدقه دادن، شما را به حضرت مهربان مي‌كند. همين صدقه دادن، يك ارتباط مختصری بين شما و حضرت مي‌آورد. عصر هم كه تكرار شد، تأكيد مي‌شود. فردا هم كه تكرار شد، مشدّد مي‌شود. پس‌فردا هم كه تكرار شد، مؤكّد مي‌شود. يك وقت مي‌بينيد پيوند گرفت. يك وقت مي‌بينيد از شجره لاهوتي شيرهای ولايت در عروق قلوب وجود تو پيدا شد و یک وقت می‌بينيد برگ ولايت و ميوه ولايت از شجره تلخ تو ظاهر شده است. اينجا لب را می‌بندم.

آقايان محترمين قزوين! زن و مرد! عالم و عامي! اين عرض بنده كوچكتان را قبول كنيد. صدقه براي سلامتي امام زمانتان بدهيد. اگر از جيب شما رفت، روز قيامت در محضر پيغمبر، زيان و خسران شما را من قبول مي‌كنم. اگر از جيبتان سوخته بود و زياني ديده بوديد و جبران نشده بود، در محضر خاتم الانبياء9 روز قيامت، من بر همين ذمّه‌ام قبول مي‌كنم و اگر ديديد، سودهاي مادي

و معنوي برده‌ايد، مال خودتان. من نمي‌خواهم. يکی از نشانه‌هاي محبّت، بذل مال است در راه محبوب.

درد بي‌درمان است والله! مجامع ديني، محافل روحاني، مجالس معنوي منعقد مي‌شود در تمام مملكت شيعه و در ممالك ديگري كه شيعيان هستند، از همه اسم و عنوان هست، به عنوان امام زمان7 مجلس نداريم! مگر اين دعاهاي ندبه كه كم و بيش، گوشه و كنار خوانده مي‌شود. دعاي ندبه را تعطيل نكنيد. اگر در اين شهر، يكي است، ده تا كنيد. اگر ده تا هست، صد تا كنيد. به عنوان امام زمان7 مجلس منعقد كنيد. گويندگانتان را بخواهيد. من مجامله نمي‌كنم، الحمدلله گويندگان خوبي در قزوين هست. شما بي‌نياز و مستغني از خارج هستيد. گويندگان زبردست، گويندگان متديّن، گويندگان مؤدّب در كلام و عالم به هر مطلبي داريد. الحمد لله رب العالمين. گوينده هم تابع شنونده است. چون مغازه‌دار، تابع مشتري است. مشتري اگر پسته دامغان خواست، او پسته دامغان مي‌آورد. مشتري اگر قطاب يزد خواست، قطاب يزد براي او مي‌آورد. مشتري اگر انار ساوه خواست، اگر گلابي نطنز خواست، اگر به اصفهان خواست، اگر هلوي خراسان خواست، مغازه‌دار همان را وارد مي‌كند. منبري هم، فروشنده است و مستمع، خريدار است. شما اگر مطلب ديني بخواهيد، منبري براي شما مطلب ديني مي‌گويد. مطلب سياسي بخواهيد، سياسي مي‌گويد. از اوضاع اروپا و آمريكا و اين خرت و پرت‌ها بخواهيد، اين‌ها را براي شما تهيه مي‌كند و مي‌گويد. عرفان‌بافي بخواهيد كه گيجتان كند، هم خودش نفهمد چه مي‌گويد هم شما نفهميد چه شنيديد، برايتان مي‌گويد. خلاصه منبري تابع شماست. شما بگوييد: آقا؛ متوسل به حضرت عبّاس7 بشو. روضه حضرت عبّاس7 برايتان مي‌خواند. روضه حضرت موسي‌بن جعفر8 بخوان، روضه حضرت موسي‌بن جعفر8 مي‌خواند. چون پول به او مي‌دهيد ناچار است. التفات فرموديد؟ اصل مطلب اين جاست!

بناء علي هذا، از وعاظتان و از گويندگانتان درخواست كنيد لااقل در هر هفته‌اي، دو مرتبه و سه مرتبه راجع به امام زمان7 و فضائل و صفات عديده ايشان و انتظار ظهور حضرت و كمالات اشخاصي كه خدمت ايشان رسيده‌اند و اين مطالب را براي شما بگويند. مسلماً خواهند گفت. تقاضا بيايد، عرضه هم دنبال آن است. فراموش نكنيد نبايد بر اين شهر و اهل اين شهر، هفته‌اي بگذرد كه لااقل در آن هفته، دو سه جلسه منحصراً راجع به امام زمان7 سخنگويي و سخنراني نشده باشد.

از امام زمان7 غفلت نكنيد. درباره او دعا بكنيد. دعاها هم لازم نيست عربي باشد كه شما نمي‌فهميد. همان طوري كه به زبان پدر مادري مي‌گوييد. اگر فارس هستيد، فارسي؛ اگر ترك هستيد، تركي؛ اگر عرب هستيد، عربي دعا كنيد. همان طوري كه براي بچه‌تان دعا مي‌كنيد، راه مي‌روي و مي‌گويي خدايا! بچه‌ام را حفظ كن. در خانه هستي، مي‌گويي خدايا! بچه‌ام را سلامتش بدار. خدايا! به بچه‌ام پول بده. به بچه‌ام آبرو بده. بچه‌ام را حفظ كن. به عين همان طوري كه دعا مي‌كنيد، براي امام زمان7 دعا كنيد. خودماني كنيد با خدا! آه! من اين جا حرف‌ها دارم كه از اين خودماني كردن با خدا، چه آثاري گرفته مي‌شود. همان طوري كه با پدرت حرف مي‌زنيد، با خدا حرف بزنيد. خدا كه ادب خاصي قائل نشده است. چطور با پدرتان حرف مي‌زنيد؟ بابا! پولم بده. بابا! نونم بده. بابا! برايم لباس بخر. بابا! اين كار را برايم بكن. با كمال پررويي هم مي‌گويي! با كمال پررويي! با كمال پررويي و قوت قلب، اگر بد هستي، اگر رد هستي، اگر عاصي هستي، اگر طاغي هستي، هر چه هستي، با خدا حرف بزن.

بچه در خانه شيطنت كرده است. پدر هم بدش مي‌آيد. امّا تا می‌خواهد مدرسه برود و كاغذ و قلم ندارد، مي‌گويد: آقاجون! پول بده مي‌خواهم كاغذ و قلم بخرم.

به خدا، خدا از پدر مهربان‌تر است. با خدا همين طور حرف بزنيد. خدا! اربابم را برسان. خدا! صاحبم را برسان. خدا! امام زمان7 من را حفظ كن. خدا! دل او را از من خشنود كن. خدا! سايه او را بر سر ما مستدام بدار. همين طوري بگوييد.

البته، دعاهاي مأثوره را بخوانيد. نمي‌گويم نخوانيد. اين اهل علم كه معاني آن را مي‌فهمند، بخوانند و اشك بريزند. ولی شما راه مي‌رويد، دعا كنيد. در خانه‌ات هستيد، دعا كنيد. در بازار هستيد، دعا كن. به ياد آن حضرت باشيد. براي سلامتي ايشان دعا كنيد.

اين دعا يادم آمد. معلوم است خودشان مي‌خواهند. اين دعايي است كه امام صادق7 در ماه رمضان در شب بيست و سوم مي‌خواندند و دستور داده‌اند كه بخوانند. در «مفاتيح الجنان» حاج شيخ عباس نوشته، در «زاد المعاد» علامه مجلسي نوشته و در ساير كتب ادعيه هم نوشته است.

اَللّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلى آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَةِ وَ فی كُلِّ ساعَةٍ وَلِيّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَليلاً وَ عَيْناً حَتّی تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فيها طَويلاً.

از من بشنويد؛ به خود صاحب الزمان7، بي‌جهت نيست كه مي‌گويم. در دعاي دست نمازتان اين دعا را بخوانيد و ترك نكنيد. «الْمُصَلِّي مُنَاجٍ رَبَّهُ» در نماز، نمازگزار با خدا خلوت كرده و نجوا

مي‌كند و سر به گوشي حرف مي‌زند. نماز، موقعي است كه بنده را در دربار كبريائيّت خدا بار مي‌دهند. اين‌جا حرف‌ها را خوب مي‌شنوند و زود مي‌شنوند. لذا شيطان دائماً در نماز انگولك مي‌كند و انگشت مي‌كند و فكر آدم را به اين طرف و آن طرف مي‌اندازد و اغوا مي‌كند. به قدري كه شيطان در نماز فكر ما را اغوا مي‌كند، در هيچ موقعي اين قدر اغوا نمي‌كند. چون او مي‌فهمد كه الآن موقع دربار كبرياي خداست. در موقعي كه به درگاه كبريائيت خدا حاضر مي‌شويد، دعا كنيد بر سلامتي امام زمان7. خيلي اثر دارد. خيلي خاصيت دارد. بي‌خود نمي‌گويم و حدس و تخمين نيست. بياييد در ميدان، تا بفهميد چه خبر است. «حلواي تن تناني؛ تا نخوري نداني.» يك قدم در راه بياييد تا بفهميد چه خبر است. بر سلامتي حضرت دعا كنيد. در قنوت نمازتان اين دعا را ترك نكنيد و بخوانيد. خدا زودتر اجابت مي‌كند. صدقه در راه حضرت بدهيد. اعمال خير به نيابت ايشان بكنيد. از اين جا مي‌خواهيد برويد به زيارت بي‌بي حضرت معصومه3. معلوم نيست زيارت تو قبول باشد يا نباشد. معلوم نيست تو را به چيزي بخرند يا نخرند. از قزوين حركت كنيد و به نيابت امام زمان7 به زيارت بي‌بي حضرت معصومه3 برويد. از اين جا به نيابت امام زمان7 به مشهد و به زيارت حضرت رضا7 برويد. از اين جا به نيابت امام زمان7 به كربلا به زيارت سيد الشهداء7 برويد. معلوم نيست شما را راه بدهند يا ندهند. امّا اگر طوقي از يك مقام سلطنتي به گردنت افتاده بود و با آن طوق رفتيد، شما را تا پاي تخت مي‌برند. فهميديد؟ رمز مطلب را يافتيد؟ ملائكه از شما استقبال مي‌كنند. گوش به حرف‌هاي شما مي‌دهند. شما به عزت آن كسي كه به نيابت او مي‌رويد، عزيز و محترم مي‌شويد و گوش به حرف‌هايت مي‌دهند. به نيابت آن حضرت، به زيارت اهل قبور برويد. به نيابت آن حضرت، به عيادات بيماران شيعيان برويد. به نيابت آن حضرت، اعمال خيريّه مستحبّه را به جا آوريد. نمی‌دانيد كه چه چيزهايی در اين حرف‌هايي كه می‌زنم هست! بياييد تا ببينيد! بياييد تا ببينيد!

اين‌ها نشانه محبّت هم هست. اين‌ها آرام آرام شما را با آن آقا پيوند مي‌دهد و اندك اندك آشنايت مي‌كند. به عنوان مثال از مملكت خارج، شما را به ايران مي‌آورد. از ايران، به قزوين مي‌آورد. از قزوين به محله آخوند مي‌برد. در محله آخوند، شما را به خانه حجت الاسلام وارد مي‌كنند. آن جا بوقلمون‌ها مي‌خوري و...!

پس يك كلمه و آن كلمه محبّت به حضرت است. نشانه‌هاي محبّت هم معلوم است. طرق پيدايش و تزييد و تشديد محبّت هم معيّن است. ديگر وقت تمام شد.

من از دل دعا مي‌كنم. من شما را دوست مي‌دارم. من در شما آثار خير مي‌بينم. من، مجلس شما را مملوّ از بركات و رحمات الهيه مي‌يابم. من از دل دعا مي‌كنم. شما هم از دل آمين بگوييد و اميدوار باشيد كه خداي متعال هم دعاهاي شما را مستجاب كند. چون با گدايي خالص می‌گوييد، او هم با خدايي خالص توجه خواهد كرد.

خدايا! به اسم اعظمت در قرآن مبين و به سرّ سينه اميرالمؤمنين7 كه يك پرده از اسم اعظم ملكوتي خداست، خدايا! تو را قسم مي‌دهم به آن سرّ سينه و به اسماء مرموزه در قرآن، محبّت خالص امام زمان7 را در دل اين جمع، از عالم و عامي و مرد و زن و پير و جوان، همين ساعت وارد بفرما. همه اينها را عاشق و مفتون و ديوانه دل سوخته و كباب شده امام زمان7 بگردان. دل مبارك آن حضرت را از اين جمعيّت، امشب خرسند و با نشاط بفرما.

دو سه تا شعر مي‌خوانم بعد هم دو كلمه روضه بايد بخوانم.

اي برِ تو مقصد و مقصود ما

يابن العسكري! قافله را ببنديد. من هم چاوش شما هستم. من نمي‌دانم اين جا هستي آقاجان؟

اي برِ تو مقصد و مقصود ما

وي رخ تو، شاهد و مشهود ما

دل‌هاي متوجّه! اين شعر شما را به گريه مي‌آورد. آقا جان!

نيست كسي جز تو مددكار ما

غير از تو، هيچ كس را نداريم؛ آقا جان!

نيست كسي جز تو مددكار

ما مونس ما، ياور ما، يار ما

ما هيچ چيز نداريم. مونسي نداريم. ياوري نداريم. همه كاره ما شمائيد، يابن العسكري! آقا جان!

نيست كسي جز تو مددكار خيز و شبِ منتظران، روز كن

ما مونس ما، ياور ما، يار ما طبع جهان را طرب افروز كن

آقا جان!

لب بگشا تا همه شكر خورند

قربان لب‌هایت بروم! قربان آن لب‌هایت بروم، آقاجان!

لب بگشا تا همه شکر خورند

ز آب دهانت رطبِ تر خورند

خوب! دل‌ها رفته است. به راه افتاده است. این شعرها را شما هم بلد هستید. من هم مي‌خواهم همه با اشك و با ناله، با من هماهنگ شويد. آقا جان!

ما همه موريم، سليمان تو باش

هر كه طالب ديدارش است، بگويد و بگريد. هر كه عاشق جمالش هست، بنالد و بخواند. آقا جان!

ما همه موريم، سليمان تو باش

ما همه جسميم، بياجان توباش

آه! به حال آمديد! يك قدري به راه افتاديد. بايد سرعت بگيريد! در اين شعر همه سرعت مي‌گيريد. ايستاده و نشسته، همه، بلند بلند با اشك ريزان بگوييد. آقا جان!

منتظران را به لب آمد نَفَس

اي به تو فرياد، به فرياد رَس

يابن العسكري! می‌شود این گداها سوی تو بیایند شما یک قدم نگذارید!؟

خدايا! به سوز سينه امام حسين7، نظر خاص امام زمان7 را شامل اهل اين شهر بفرما. به اشكان ريخته امام حسين7، نظر لطف امام عصر7 را شامل اين مملكت بفرما. به ارواح ائمه طاهرين:، امام زمان7 را به فرياد همه مسلمانان جهان برسان.

یک كلمه مصيبت مي‌خواهم بخوانم از مصيبت‌هايي كه امام زمان7 خوانده‌اند. مي‌گويد: «قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ» امام زمان7 هم گريه مي‌كند، هم روضه مي‌خواند. افتخار شما باشد كه گريه می‌كنید به دنبال امام زمان7 و افتخار ما هم باشد كه روضه می‌خوانیم به دنبال امام زمان7. مي‌گويد:

«قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ، وَ اخْتَلَفَتْ بِالانْقِبَاضِ وَ الِانْبِسَاطِ شِمَالُكَ وَ يَمِينُكَ.»

اين را برايتان شرح مي‌دهم. اهل علم! در اين كلمه كه شما معنايش را مي‌فهميد، بلند بلند بناليد. يا جداه!

«تَطَؤُكَ الْخُيُولُ بِحَوَافِرِهَا، وَ تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا.»

امام زمان7 شرح حال امام حسين7 را در دم مردن مي‌گويد كه با چه وضعيتي ايشان جان دادند. مي‌گويد: «قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ» يا اباعبدالله! يا جداه! عرق مرگ به پيشاني‌ات نشسته است. آن نفس‌هاي آخر است. مشغول جان دادن هستيد. «وَ اخْتَلَفَتْ بِالانْقِبَاضِ وَ الِانْبِسَاطِ شِمَالُكَ وَ يَمِينُكَ.»

اين پاهاي من مدتي است كه درد مي‌كند. گاهي هم شدت پيدا مي‌كند. وقتي كه درد شدت مي‌كند، از نظر اين كه شايد، دردش آرام بشود، پايم را جمع مي‌كنم. يك مقداري نگه می‌دارم می‌بينم درد كم نشد. باز پا را دراز مي‌كنم. شايد به دراز كردن پا، درد آرام بگيرد. گاهي آرام مي‌گيرد، گاهي هم نمي‌گيرد. يك ساعت در حال انقباض و انبساط هستم. مكرّر پا را پهن می‌كنم و جمع مي‌كنم. چرا؟ براي اين كه درد مي‌كند. آدمي كه عضوش درد مي‌كند، اين طور است. مي‌گويد: يا جداه! از سر تا پايت درد مي‌كند. مدام اين پاها را دراز می‌كرديد و جمع می‌كرديد. يا الله! هي به طرف راست مي‌غلتيديد، هي به طرف چپ مي‌غلتيديد. شيعيان! از اين سر امام حسين7 تا ناخن پا همه درد می‌كرد. پيشانی‌اش درد می‌كرد چون سنگ استخوان پيشانی را شكسته بود. شانه‌اش درد می‌كرد چون شمشير شانه‌اش را شكافته بود. پهلويش درد می‌كرد چون تير سه شعبه آن را سوراخ كرده بود. تمام بدن درد مي‌كرد. هي خودش را جمع مي‌كرد، هي پهن مي‌كرد.

اين كلمه آخر من است. مي‌خواهم فرياد «حسين حسين» همه بلند شود. مي‌گويد: يا جداه! در همين حالت بودي، لشكر اسب‌ها را بر بدنت تاختند. اي واي!

همين طور كه نشسته‌ايد، تكان نخوريد. عوامل لطف خدا بر شما از جهات عديده پيدا شده است. درون خانه خدا، بعد از اداء فريضه، توجّه به ساحت ولايت امام عصر7، اشك بر امام حسين7 كه خيلي قيمت دارد، مردم! قدر اين روضه‌خوان‌هايتان را بدانيد. اينها شما را بر امام حسين7 مي‌گريانند. نمي‌دانيد اين اشك بر سيدالشهداء7 چه گوهر پرقيمتي است، و چه جواهر بي‌بهايي است. بر امام حسين7 اشك ريخته‌ايد، متوسّل بر امام زمان7 شده‌ايد، اداء فريضه كرده‌ايد، درون خانه خدا روي فرش سيد الشهداء7 نشسته‌ايد. اين صيغه توبه و استغفار را هم جاري كنيد. آن وقت با وجود اين عوامل و شرايط استجابت، چند نوبت آيه مباركه «أمن يجيب» را آن طور كه به شما عرض خواهم كرد بخوانيد.

«أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَاإِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، و أَتُوبُ إِلَيْهِ.»

خدا! ما هر كه هستيم، بد، طاغى، ياغى، عاصي، امّا به در خانه تو آمده‌ايم. شفيع بزرگمان هم امام حسين7 است. وسيله نجاتمان هم امام زمانمان ماست. حاشا به كرمت كه اگر اين گداها را تهي‌دست برگرداني.

«أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَاإِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحمنِ الرَّحيم، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، و أَتُوبُ إِلَيْهِ.»

با دلي پر از اميد به اجابت، نزديك به يقين كه خدا دعاهايتان را مستجاب مي‌كند و حاجات مشروعه‌تان را بر مي‌آورد، چهارده نوبت اين آيه مباركه را بخوانيد. براي حاجات اشخاص متعدّدي كه التماس كرده‌اند، زن، مرد، گرفتار، بيمار؛ و براي حاجات شخصي خودتان و يك حاجت هم من دارم. حاجت من را هم اگر دلتان مي‌خواهد در نظر بگيريد. من ديگر حاجتي ندارم. بميرم، بمانم، صحيح باشم، مريض باشم، پولدار باشم، گدا باشم، همه اين‌ها در نزد من يكسان است. اين را بدانيد. حاجت من اين است كه آقا امام زمان7 بيايد. همين. حاجت من، ظهور آن بزرگوار است. هر كدام از شما با من در اين حاجت هم شركت داريد، اين حاجت را پيشواى حاجاتتان و جلودار حاجاتتان كنيد و با كمال اميدواري به لطف خدا، بلند و يك آهنگ بخوانيد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، امن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشف السوء ... [6]

[1] . هود: 86

[2] . زادالمعاد، ص 423 (دعاى عديله كبير)

[3] . بحارالأنوار، ج 99، ص 54

[4] . الإسراء: 23

[5] . قَالَ رَسُولُ اللهِ9: لا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ عِتْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِتْرَتِهِ وَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ. (الأمالى للصدوق، ص 334)

[6] . اللهوف على قتلى الطفوف، ص 121